

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم  
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

فرستنده: کبیر توخی

بهمن شفیق

۱۵ می ۲۰۱۳

## نکوهش ادبیات طبقاتی به بهانه ادبیات کودکان

هر نوری، هر چقدر هم ناچیز باشد، بالاخره روشنایی است

### صمد بهرنگی

ولفگانگ فریتز هاوگ، فیلسوف مارکسیست المانی، کتابی دارد در معرفی کاپیتال مارکس. او برای توصیف سرمایه به عنوان رابطه‌ای اجتماعی تمثیلی بسیار زیبا را به کار می‌گیرد. صحنه‌ای در یک سوپر مارکت را تصویر می‌کند که خریداران برای پرداخت صف کشیده‌اند. کودکی در این میان شکلاتی را به دست می‌گیرد و قصد می‌کند که از کنار مردم منتظر رد شده و شکلاتش را بخورد. مادر شکلات را از دست او می‌گیرد و روی باند صندوق قرار می‌دهد. او به کودک توضیح می‌دهد که اول باید پول شکلات را پرداخت. این لحظه مواجهه کودک با روابط اجتماعی و رای شکلات است. لحظه‌ای است که کودک آغاز به درک آن می‌کند که شکلات، تنها آن چیزی نیست که او دوست دارد. شکل کالائی چیزی هم هست به نام سرمایه.

این گفتار مارکس هم به اندازه کافی شناخته شده است که بشر تاریخ واقعی خود را زمانی می‌نویسد که طبقات از میان رفته باشند. تا آن زمان، تاریخ، تاریخی طبقاتی است.

خانم ثریا شهابی، کمونیست کارگری دو آتشه است، حکمتیست هم هست. به عنوان یک حکمتیست، یعنی به عنوان یک دست پرورده مکتب منصور حکمت و نه به عنوان عضو حزبی به این نام، خانم شهابی نه تاریخ را به رسمیت می‌شناسد و نه طبقات را. برای او نیز، مانند همه دست پروردگان این مکتب، اساس سوسیالیسم انسان است و نه دیکتاتوری پرولتاریا. او نیز مثل همه حکمتیستهای دیگر، چه عضو حزبشان باشند و چه عضو دیگر احزاب رقیب خانواده، ماکسیمالیست است. به چیزی کمتر از لغو فوری کار مزدی و برقراری فوری کمونیسم رضایت نمی‌دهد. اما او نیز، باز هم مثل همه دست پروردگان این مکتب، سر از همین جهان امروز در می‌آورد. ماکسمالیسم نهایتاً تثبیت همین مدرنیسم آه ایستی جهان امروز می‌شود و سوسیالیسمش هم نغوی هدونیستی «حالی خوش باش» و سرزنش آرمانگرایی طبقاتی. هجونا مه خانم شهابی تحت عنوان «ادبیات» برای کودکان، یا «به بهانه کودکان»، نمونه بارزی از این فلسفه توجیه گر نظم مسلط بر جهان است. فلسفه‌ای که طنین و هیاهویش تنها برای پوشاندن محتوای پوچ و توخالی اش است. فلسفه‌ای که هر چه پر سر و صداتر داعیه تغییر جهان را جار می‌زند، به همان اندازه بیشتر کمر به دفاع از همین جهان می‌بندد.

خانم شهابی این بار ظاهراً بهانه پاسخ به سؤالی درباره ادبیات کودکان را فرصتی مناسب یافته است تا در سطح دیگری، در سطح ادبیات کودکان، به مقابله با آرمانگرایی طبقاتی نسلی از چپ ایران بپردازد. این که چرا خانم شهابی امروز به فکر نقد صمد بهرنگی افتاده است، قطعاً از دید ایشان ربطی به محبوب بودن میلان کوندرا و ماریوس وارگا لوسا و مهجور بودن برشت و گورکی ندارد. خانم شهابی بر فراز تاریخ ایستاده است، همچنان که کل کمونیسم کارگری خود را بر فراز تاریخ می‌بیند.

تذکره اصلی خانم شهابی این است که ادبیات صمد بهرنگی ادبیات کودکان نیست، ادبیات اپوزیسیون سیاسی است که به نام کودکان نوشته شده است، به کودک و دنیای او ربطی ندارد، اعتراض بزرگسالان است به اختناق سیاسی، بخشی عقب‌مانده هم هست. به کلیدی‌ترین احکام خانم شهابی پائین‌تر می‌پردازیم. اما لازم است قبل از آن اشاره‌ای به تحریف‌های بیش‌زمانه خانم شهابی از ادبیات صمد بهرنگی و معرفی آن به عنوان ادبیاتی عقب‌مانده و ناسیونالیستی داشته باشیم. این اشاره از آن رو لازم است که قصد واقعی خانم شهابی را بر ملا می‌کند که نه نقد ادبیات صمد بهرنگی و علی‌اشرف درویشیان، بلکه تخریب آن و سازمان دادن تهاجمی دست راستی به آرمانگرایی این ادبیات است.

خانم شهابی معتقد است که ادبیات سیاسی صمد بهرنگی و امثال او عقب‌مانده نیز هست. می‌گوید این ادبیات بزرگسالی است که «به ترکی نوشتن و خواندن کودکان در مدارس تبریز و رضائیه و خوی اعتراض دارد. و این اعتراض و این دنیا، اعتراض و دنیای هیچ کودک دبستانی نه در تهران و نه در تبریز نیست». می‌گوید «چرا ترکی حرف زدن و ترکی نوشتن باید امر کودکی باشد که در تبریز و مراغه و رضائیه متولد شده است؟» و ادامه می‌دهد: «نویسنده کتاب‌های کودکان اپوزیسیون، از این که کودک ترک زبان ناچار می‌شود در کلاس درس به زبان فارسی بگوید «نان» صدای اعتراض بلند می‌شود! به اعتقاد من صمد بهرنگی از این که کودک متولد خانواده ترک زبان باید در خانه با مادرش ترکی حرف بزند و در مدرسه فارسی، به نوعی فاجعه می‌سازد. «چرا؟...». راستی چرا؟ چرا خانم شهابی چنین بی‌پروا دروغ می‌گوید؟ چرا و بر چه اساس خانم شهابی مدعی می‌شود که صمد از ترکی حرف نزدن کودکان در مدرسه فاجعه ساخته است؟ خانم شهابی از کدام پراتیک صمد بهرنگی و نسل مبارز هم دوره وی به چنین حکمی رسیده است؟ کدام بررسی را در مورد ادبیات صمد بهرنگی مبنا قرار داده است؟ کدام مطالعات را در زمینه نظریات نسل اولیه چریک‌های فدائی در زمینه مسأله ملی مبنا قرار داده است که اینچنین گستاخانه و حق به جانب یکی از تأثیرگذارترین چهره‌های تاریخ معاصر ادبیات ایران را به عنوان ناسیونالیستی عقب‌مانده نخست بر صندلی متهم می‌نشانند، سپس حکم صادر می‌کند و سرانجام با طرح پرسش چرائی ارتکاب جرم چنان نمایشی در می‌آورد که کسی در اصل قضیه تردید نکند. کمترین احساس مسئولیت در سیاست ایجاب می‌کند که برای صدور چنین احکامی پیش و بیش از هر چیز نه به طرح چرائی عمل، بلکه نخست به اثبات وقوع عمل پرداخت. و البته این انتظاری بیهوده از یک دست پرورده مکتب کمونیسم کارگری است. کدام مطلب تحقیقی از این سنت بیرون آمده است که خانم شهابی دومی‌اش را بنویسد؟ بگذریم و بپرسیم که کجا خانم شهابی چنین چیزی را نشان داده است که حالا چرائی‌اش را می‌پرسد؟ غیر از این که این «چرا؟»ی آخر عبارت فقط برای این آمده است که قضیه بدیهی جلوه داده شود؟ این شامورتی بازی در این سنت پدیده‌ای آشناست. نخست حکم را صادر کن و بعد برایش بال و پر بچین.

اما آیا حقیقت صمد بهرنگی و جنبشی که او به آن تعلق داشت همین است که این خانم محترم امروز نشان می‌دهد؟ حاشا و کذا! حقیقت کاملاً خلاف آن است. حقیقت این است که معروفترین و پرتیراژترین آثار ادبی صمد بهرنگی

به زبان فارسی و برای معرفی داستانهای آذری به کودکان فارسی زبان نوشته شده است. حقیقت این است که نه ماهی سیاه کوچولو و نه اولدوز و کلاغها و نه اولدوز و عروسک سخنگو و داستانهای دده قورقوت و همه و همه داستانهای دیگر صمد، کوچکترین - و مطلقاً کوچکترین - شائبه ای از ناسیونالیسم ترکی را نشان نمی‌دهند. فاجعه‌ای که این خانم محترم از آن سخن می‌گوید، بیشتر از یک پروپاگاندا مبتنی بر دروغ نیست. میراث ادبی صمد بهرنگی مالا مال از ایده انسان جهانی است. نه ماهی سیاهش ملی است و نه اولدوزش و نه یاشارش. نه تنها در هیچ کدام از آثار داستانی وی مسأله ملی تمایز نمی‌شود، بلکه روح حاکم بر این آثار تماماً در جهت خلاف آن سیر می‌کند. تنها اثری که از تعلق صمد به مردم آذربایجان در داستانهایش می‌توان یافت ریشه آذری اکثر این داستانها و اسامی قهرمانان آن است. صمد کاراکتری به نام آرش و فرامرز و سودابه ندارد. کاراکترهای اولدوز و یاشارند و آدی و بودی. همه این داستانها نیز حکایتی اند از آرزوهای برآورده نشده، شادیاها و غمهای مردم ساده کار و زحمت، زیرکیهای کودکان خیابانی و پخمی‌های بچه نرهای لوس. از پسرک روزنامه فروش تا کچل کفترباز، از ماهی سیاه تا مجموعه داستانهای اولدوز و تا افسانه‌هایی از قبیل کوراوغلی و دده قورقوت. خانم شهابی اما این سؤال را در مقابل صمد قرار می‌دهد که «چرا ناسیونالیسم و تراشیدن هویت‌های ملی و قومی ترک در مقابل فارس را باید به دنیای کودکان کشاند؟ چرا نباید به جای آن دنیای کودکان را همانطور که هست، باز و پذیرای دیگران، پذیرای همکلاسی و هم‌محلّه‌ای و همبازی، فارس و کرد و ارمنی و افغان و عراقی و «خارجی» نگاه داشت و از آن حفاظت کرد؟ کودکان باید به دور از نفرت و جدائی‌های ملی و مذهبی و قومی رشد کنند و این ادبیات امری در خدمت برداشتن دیوارهای ملی نیست. در آن رشد و شکوفائی کودک تابع مشکلات ملیت تحت ستم است». آیا صمد این کار را کرده است؟ کجا و چگونه؟ کدام داستان او حاوی چنین پیامی است؟ بیهوده دنبال پاسخ نگردیم. فقط باید از خانم شهابی پرسید: دروغ چرا؟ و از آنجائی که ایشان یک پروپاگانداست دروغ پرداز بیش نیست، راهی نمی‌ماند جز این که پاسخ به این سؤال را هم خودمان کنکاش کنیم.

بستن تهمت ناسیونالیست به صمد بهرنگی برای پوشاندن حقیقت دیگری است. حقیقتی که در سیاهه جرائمی که خانم شهابی برای صمد بر شمرده است، نخست جائی نمی‌یابد تا بعد یواشکی وارد بحث شود. به این لیست دقت کنید: «کودکان باید به دور از نفرت و جدائی‌های ملی و مذهبی و قومی رشد کنند». فعلاً به این کاری نداشته باشیم که این نفرتها چگونه به وجود می‌آیند. با این آرمانی که خانم شهابی پیش پای ما و کودکان می‌گذارد موافقت کنیم. بپذیریم که صمد همه این جرایم را نیز مرتکب شده است. یک سؤال اساسی اما هنوز باقی می‌ماند و آن هم این است که چطور خانم شهابی نفرت طبقاتی را فراموش کرده است. چرا لیست ایشان از همه گونه ستمی حرف می‌زند، الا ستم طبقاتی؟ آیا این سهوی است؟ به نظر من نه. کاملاً عمدی است. نه تنها این، بلکه تمام هدف بحث همین است. پرداختن به کینه پردازی ملی و مذهبی میدانهای فرعی و دکوراسیون آماده سازی و جا انداختن این بحث اساسی اند. خواهیم دید چرا و چگونه؟

صمد بهرنگی حقیقتاً نیز مجرم است. اما جرم وی هیچکدام از لاطائلاتی نیست که خانم شهابی پرت کرده است. نه کینه توزی مذهبی و نه نفرت ملی و قومی را در هیچکدام از آثار صمد بهرنگی نمی‌توان دید. جرمی که صمد مرتکب شده است و خانم شهابی هیچ اشاره مستقیمی به آن نمی‌کند، این است که ادبیات وی تماماً رنگ و بوی طبقاتی دارد. کلاغی که دزدی را برای سیر کردن شکم بچه هایش روا می‌داند (اولدوز و کلاغها)، پسر بچه‌ای که پشت ویتترین اسباب‌بازی فروشی آرزوی بازی با شتری را دارد که سرانجام توسط پسر بچه‌ای پول‌دار خریداری می‌شود و از آن هم محروم می‌ماند (۲۴ ساعت در خواب و بیداری) و تازی وردی لیوفروشی که برای سیر کردن

خانواده اش نمی‌تواند تحصیل کند (پسرک لبو فروش). این جرم صمد بهرنگی است. اما خانم شهابی که جرأت پرداختن مستقیم به این جرم را ندارد، در نشئه آنتی ناسیونالیستی و آنتی مذهبی و آنتی قومی ویژه کمونیستی کارگری اش دور بر می‌دارد و وارد ترانس می‌شود تا یک بار برای همیشه کار متهم بی‌دفاع را تمام کرده و پرونده اش را به بایگانی بسپارد. این زمین‌آشنای بازی خانم شهابی است. آنتی مذهبیسم، آنتی ناسیونالیسم، آنتی قومیسیم. خانم شهابی در مکتب کمونیسم کارگری غیر از این چیزی یاد نگرفته است. در این فضا است که هر کمونیست کارگری خر چسونه ای هم خود را غولی در مقابل فیلان احساس می‌کند. و خانم شهابی هم خود را در مقابل صمد بهرنگی بزرگ می‌بیند. خیلی بزرگ. اگر نه لحن تحقیرآمیز این عبارات را چگونه می‌توان تبیین کرد که «صمد بهرنگی جوان روشنفکر و انقلابی و نویسنده ای است که کودکان را و کودکان فقیر را دوست دارد. معلمی است که می‌خواهد برای کودکان کاری بکند. این با ارزش است». این خانم شهابی است. کارشناس ادبیات کودک و آن صمد بهرنگی، جوان روشن‌فکر و انقلابی که کودکان فقیر را دوست دارد. اینجا یک کمونیست کارگری کارکشته، آنجا معلم جوانی که می‌خواهد برای کودکان کاری بکند. کارشناس ادبیات کودک دستی از روی تفقد به سر این جوان انقلابی می‌کشد که بعله، نیت او البته با ارزش است. اما جوان است و نمی‌داند که نباید کودکان را با ناسیونالیسم و کینه مذهبی و قومی تربیت کرد. خانم کارشناس، بزرگترین نویسنده ادبیات کودک ایران معاصر را تبدیل می‌کند به جوانی روشن‌فکر و انقلابی اما گمراه و درباره کتاب‌هایش حکم می‌دهد که «کتابهای صمد ... بیخود به نام ادبیات کودکان معروف شده است»!! این از نظر ایشان یک سوء تفاهم تاریخ است لابد. سوء تفاهمی که خانم کارشناس همت کرده است آن را برطرف کند. ادبیات کودک آن چیزی است که ایشان می‌خواهد شکل بدهد. این وارونگی، این جنون خود بزرگ بینی، این تحقیر همه و هر آنچه چپ است، ویژه خانم شهابی نیست. نظام مند است. یک جزء تفکیک ناپذیر کمونیسم کارگری است. این رجزخوانی رادیکال نما، این جایگزینی نقد با تحقیر، اکسیر نشئه آور کمونیسم کارگری است، کوکائینی است که خرچسونه‌ها را به حالت ترانس در می‌آورد، امکان می‌دهد حقارت خود را فراموش کنند و به آن‌ها اعتماد کاذبی را می‌بخشد که با آن بتوانند خود را با بزرگتر از خود درگیر کنند. هیچ فرقی هم نمی‌کند که به کدام نحله کمونیسم کارگری تعلق داشته باشند. می‌خواهد خانم شهابی باشد در رده نویسی بر صمد بهرنگی یا یاشار سهندی در لجن مالی کردن آدمی مثل رضا رخشان. بررسی خود را ادامه دهیم و ببینیم تکلیف کینه طبقاتی چه می‌شود؟

خانم شهابی در جمع‌بندی نقد همه جانبه اش به ناسیونالیسم و قومگرایی صمد بهرنگی ناگهان پای چیزی را به طور تلویحی به میان می‌کشد که در سیاهه جرائم صمد فراموش کرده بود. او در مقام جمع‌بندی از کار صمد ناگهان آن گم شده بحث را در قالب «فقیر و ثروتمند» وارد ماجرا می‌کند و می‌نویسد: «در دنیای تفکر او کودک ترک و فارس و کودک خانواده فقیر و ثروتمند نمی‌توانند به سادگی دوست هم باشند. می‌توانند از هم متنفر شوند! به نظر این ادبیات، جدائی و نفرت بین کودکان به خاطر مذهب، ملیت، زبان و طبقه اجتماعی، «منطقی» است!». ما بالاتر دیدیم که در ادبیات داستانی صمد بهرنگی کوچکترین رد پائی از جدائی ترک و فارس را نمی‌توان دید. به عکس، این ادبیات اگر در میان فارس زبانان بیش از آذری زبانان خواننده نداشت، قطعاً و یقیناً کمتر از آن نیز خواننده نداشت. اشاعه وسیع داستانهای صمد نه تنها به جدائی کودکان فارس و ترک دامن نزد، بلکه به عکس، کودک آذری را به کودک فارس نزدیکتر هم کرد. هر کودک فارسی‌زبانی با خواندن اولدوز و کلاغها خود را به کودک آذری نزدیکتر احساس می‌کرد و نه دورتر. عکس آن هم همینطور بود. اما این ادبیات در عرصه طبقاتی دقیقاً همان تأثیر به زعم خانم شهابی ناخوشایندی را داشت که از آن شکوه می‌کند. این ادبیات اتفاقاً نشان می‌داد که دوستی بین

کودک خانواده فقیر و ثروتمند ساده نیست. نشان می‌داد که رفتارها و هنجارها و ارزشهای حاکم بر جهان کودک خانواده فقیر متفاوت از کودک خانواده ثروتمند است. نه تنها این، بلکه نشان می‌داد که کودک خانواده ثروتمند از کودک خانواده فقیر متنفذ نیز هست. صمد اما در ورود به این جهان آنچنان ظریف و با احساس نیز بود که عین این تنفر را به قهرمانان دنیای خویش منتقل نکند. به عکس، تا جایی که به کودک خانواده فقیر برمی‌گردد، مهربانی و ظرفیت بالای بخشش و از خود گذشتگی و دوست داشتن است که این کودکان را خصلت نمایی می‌کند. اتفاقاً اهمیت کار صمد بهرنگی در همین بود که با نشان دادن این واقعیتهای حتی در عرصه طبقاتی نیز از یک سو اعتماد به نفس کودکان محرومی را تقویت کرد که اکنون خودشان را در کتابهای صمد و در پرتوی متفاوت می‌دیدند و از سوی دیگر کودکان و نوجوانان بیشماری از طبقات متوسط جامعه را به کودکان طبقات محروم جامعه نزدیک کرد. نسل کاملی از کودکان و نوجوانان آن دوران با خواندن ادبیات صمد بهرنگی رشد کرد، به چپ گرایش یافت و مرزهای ترسیم شده موقعیت طبقاتی خویش را پشت سر گذاشت. همین نسل بود که نیروی اصلی چپ آرمانگرای عدالتخواه دهه پنجاه ایران را شکل داد و در این روند تاریخی صمد از جمله کسانی بود که بیشترین تأثیر را از خود بر جا گذاشت. از قرار خانم شهابی از دایره این تأثیر به دور ماند.

صمد مرزهای طبقاتی را تقدیس نمی‌کند، منتقد آن است. این جرم واقعی صمد است. این جرمی است که او را بر صندلی اتهام خانم شهابی نشانده است، نه نارسائیهای کار او. چه نارسائیهای ادبی کار صمد و چه درک طبقاتی شفاف اما در عین حال هنوز ساده وی و مهمتر از آن، چه راه‌های حل مبتنی بر بینش چریکی اش می‌توانند مورد نقد و بررسی قرار بگیرند. و یک نقد منصفانه اتفاقاً باید بتواند با ارزیابی از همه این جوانب بر متن شرایط تاریخی ظهورش و محدودیتهای متناسب با آن، چشم اندازهای نوینی را در برابر ادبیات به طور کلی و ادبیات کودک به طور مشخص قرار دهد. این‌ها اما کار خانم شهابی نیست. او با نارسائیهای میراث صمد کاری ندارد، اصلش را تخطئه می‌کند. او جرأت وارد شدن به این بحث را ندارد، پشت بحث نفرت ملی و مذهبی سنگر می‌گیرد تا این خاکریز را بزند. او خلاف صمد، این مرزها را انکار می‌کند. می‌گوید این‌ها را وارد جهان کودکان نکنید. و این را هم با شامورتی بازی می‌گوید. او ادبیات صمد بهرنگی را متهم به آن می‌کند که «جدائی و نفرت بین کودکان [را] به خاطر مذهب، ملیت، زبان و طبقه اجتماعی، «منطقی» می‌داند. در حالی که ادبیات صمد دقیقاً خلاف آن است. صمد این جدائی‌ها را منطقی نمی‌داند. تمام کار وی اتفاقاً در نشان دادن غیر «منطقی» بودن این وضعیت است. اما در عین حال همین وضعیت، وضعیت واقعی جهان امروز و جهان دوران صمد است و مهر همین وضعیت بر جهان کودکان نیز رقم خورده است. چه آن زمان، چه امروز. خانم شهابی با گزاره تحریف آمیز «منطقی» دانستن جدائی‌ها و نفرت طبقاتی نزد صمد بهرنگی، در حال انکار اصل این جدائی‌ها و نفرت است. او خواستار ادبیاتی است که کاری به این کارها نداشته باشد. می‌گوید چرا ادبیات کودکان باید به تم فقر بپردازد و استدلال می‌آورد که «کودک فقیر که می‌داند فقیر است. کودک گرسنه که می‌داند چه می‌کشد». او اما نمی‌گوید که کودک فقیر بابت فقرش، بابت گرسنگی اش شرم‌منده هم می‌شود. نمی‌گوید که کودک فقیر هنگامی که در مدرسه و خیابان چه می‌کشد هنگامی که با کودکی مواجه می‌شود که از تمامی امکاناتی که او از آن محروم است، برخوردار است. نمی‌گوید که این کودک فقیر در همان غرب پیشرفته نیز وقتی از مدرسه به خانه بر می‌گردد زندگی را برای پدر و مادرش سیاه می‌کند تا همان لباس مارکداری را برایش بخرند که بچه‌های پول‌دار در مدرسه می‌پوشند. نمی‌گوید که بسیاری از همین کودکان از نداشتن چنین امکاناتی احساس شرم می‌کنند و حتی امکان پیشرفت در تحصیل نیز از آنان سلب می‌شود. نمی‌گوید که خیلی از همین کودکان برای تحقق همین آرزوهای فروکوفته سرانجام سر از گنگ‌های گتوی

محل خود در می آورند. نمی‌گویند که اتفاقاً برای غلبه بر همین شرم باید به او گفت که به این دلیل فقیر است که دیگران ثروتمندند. خانم شهابی اما ادبیاتی دیگر را مد نظر دارد. این که این چگونه ادبیاتی خواهد بود کمی پائین‌تر بدان می پردازیم. پیش از آن اما لازم است به وجه دیگری از کار تخریبی خانم شهابی و تحریف بیشرمانه وی از تاریخ کمونیسم در ایران نیز پردازیم.

### کینه‌ای دیرینه در پوشش نقد ادبی

ما تا اینجا خود را به ادبیات داستانی صمد بهرنگی محدود کردیم و نشان دادیم که این ادبیات نه تنها ناسیونالیستی نیست، بلکه کاملاً در خلاف جهت آن عمل می‌کند. اما حقیقت این است که نه نوشته خانم شهابی یک نقد ادبی است، نه این پاسخ و نه موضوع مجادله. خانم شهابی با لجن پاشیدن به ادبیات کودک دوران صمد بهرنگی، در حال لجن مالی جنبشی نیز هست که صمد به آن تعلق داشت. بیش از این، در واقع ادبیات صمد بهرنگی بیش از آن که به خاطر محتوای خود آن ادبیات مورد حمله قرار بگیرد، به خاطر تعلق نویسنده‌اش به آن نسل از چپ است که اینچنین مورد هجوم و تخطئه واقع می‌شود. اگر نه کافی بود خانم شهابی فقط نگاهی سرسری به داستانهای صمد بیندازد تا ببیند که در آن‌ها از نفرت قومی و ملی و مذهبی هیچ خبری نیست. تصویری که خانم شهابی از صمد به دست می‌دهد، تصویر مسلط بر دنیای مالیخولیائی کمونیسم کارگری از جنبشی است که صمد بدان تعلق دارد. در این دنیای مالیخولیائی هر آنچه خارج از کادر کمونیسم کارگری قرار دارد ناسیونالیست است، مذهبی است، قومی است. چه چپ باشد، چه راست. چپ ایران هم تا زمان پیدایش این عزیز دردانه یک‌سره عقب‌مانده و جهان‌سومی و ناسیونالیست و مذهبی است. با زایش این جریان در قالب مارکسیسم انقلابی است که عقبه تاریخ شروع به تیک می‌کند. پیش از آن هر چه هست، بربریت است و جهالت. دوران پیشا تاریخ چپ است.

صمد و ادبیات او نیز بر همین بستر است که مورد تخطئه واقع می‌شود. می‌نویسد: «کتاب‌های صمد و نویسندگان مشابه، ادبیات علنی روشنفکر معترض و "چپ" زمان خودش است». چپ را هم در گیومه می‌گذارد تا نشان دهد که از نظر مبارک او این چپ اصلاً چپ هم نبوده. همه آن چیزهایی هم که این خانم محترم در انتقال نفرت ملی و قومی و مذهبی به درون کودکان به صمد بهرنگی نسبت داده است، در واقع نزد او خصائل همین "چپ"ند که او آن‌ها را به صمد متصل کرده است. این تصویر اما یک ریاکاری دون مایه است و نه چیزی بیش از آن. به ویژه تا جایی که به صمد بهرنگی و جنبشی بر می‌گردد که او بلاواسطه بدان تعلق داشت، این تصویر خیانت به تاریخ کمونیسم در ایران، پاشاندن خاک در چشم کارگران است. به این دلیل خیلی ساده که تصویری است تماماً وارونه و دروغین از تحول درون چپ انقلابی پایان دهه چهل در ایران. تیری است که ریشه‌های تاریخی و بنیانهای معنویت چپ کمونیست در ایران را نشانه گرفته است.

صمد بهرنگی نویسنده‌ای تنها نبود. او صرفاً به اعتبار زیستن در زمانش نبود که در زمره روشنفکران انقلابی و معترض به بیعدالتیهای اجتماعی قرار می‌گرفت. او در عین حال به طور مشخص به جمع ویژه‌ای نیز تعلق داشت. جمعی که درگیر در جدالی سیاسی - طبقاتی بود و از پیشروترین جمعهای چپ انقلابی سالهای پایانی دهه چهل و سالهای آغازین دهه پنجاه را تشکیل می‌داد. جمعی که تنها در هیأت صمد بر چپ ایران تأثیر نگذاشت، بلکه با امثال بهروز دهقانی و علیرضا نابدل نام‌آوران فرهیخته و پاک باخته دیگری را نیز در دل خود جا داده بود و دامنه تأثیرگذاری اش تنها به ادبیات کودکان محدود نمی‌شد.

به اتهام سخیف خانم شهابی در زمینه اشاعه نفرت مذهبی در ادبیات صمد بهرنگی لازم نیست بپردازیم. همگان می‌دانند که نه صمد و نه تمام جنبشی که صمد متعلق به آن بود، نه تنها کمترین شائبه‌ای از مذهبی بودن را با خود حمل نمی‌کردند، بلکه در ایران دهه‌ی چهل و پنجاه، یکی از معضلات و موانع عمده‌ی جریان مذهبی در ایران را شکل می‌دادند. کافی است به کمپینهای ضد مارکسیستی امثال ناصر مکارم شیرازی و مرتضی مطهری و شریعتی نگاهی انداخت تا این واقعیت عیان شود. می‌توان به روش برخورد صمد و دیگران به مذهب انتقاد داشت. اما اتهام اشاعه‌ی تنفر مذهبی به صمد تنها ردالت اتهام زنده را نشان می‌دهد. چنین اتهامی فقط تف‌سر بالا برای خود اتهام زنده است. به این اتهام مدعی العموم کودکان نمی‌پردازیم.

اما تا جایی که به مسأله‌ی ملی مربوط می‌شود، دیدگاههای حاکم بر این جمع نه تنها در دوران خودش به پیشروترین دیدگاههای سوسیالیستی تعلق داشت، بلکه همچنین تا سالهای بسیاری پس از آن نیز از دیدگاههای عقب‌مانده متمایز ماند. کسی که «آذربایجان و مسأله‌ی ملی» علیرضا نابدل را خوانده باشد می‌داند که این رساله‌ی کوتاه نه در تقدیس ناسیونالیسم، بلکه سدی بر سر راه رشد و نفوذ آن به حساب می‌آید. مسأله‌ی ملی در این دیدگاه نه بستر رشد مبارزه‌ی طبقاتی، بلکه مانع آن تلقی می‌شد. دقیقاً همین دیدگاه است که در مقدمه‌های مختلف صمد بهرنگی در کتاب‌هایش نیز منعکس می‌شود. وظیفه‌ی روشن‌فکر انقلابی در این دیدگاه نه تقدیس مسأله‌ی ملی، بلکه تقابل با ناسیونالیسم، نه تبعیت مبارزه‌ی طبقاتی از مسأله‌ی ملی، بلکه گسترش مبارزه بر سر عدالت اجتماعی در همه‌ی بخشهای ایران و تقویت وحدت طبقاتی زحمتکشان بود. «اتحاد خلقهای ایران» نزد این مبارزان نه شعاری برای دامن زدن به ملی‌گرایی و تفکیک ملیتها، بلکه برای فایق آمدن بر مرزهای ملی و برجسته کردن وحدت زحمتکشان همه‌ی ملل در مقابل ستمگران خودی و غیر خودی بود. فرمول نابدل برای پاسخگویی به این مسأله تحت عنوان «مبارزه با شوینیس مسلط و ولایتگرایی» و نقد وی به جنبشهای ملی‌پیشین در کردستان و آذربایجان و فراخوان او به مبارزه با مرتجعین در این مناطق و جست و جوی وحدت با زحمتکشان سایر خلقهای ایران به خوبی نشان می‌دهد که دیدگاه حاکم بر جریان بهرنگی-نابدل-دهقانی هیچ و مطلقاً هیچ گونه قرابتی با ناسیونالیسم ندارد. نابدل البته هنوز به نادرست از ناسیونالیسم ترقیخواه حرف می‌زد، اما این ترقیخواهی را آشکارا بر بستر مبارزه‌ی ضد امپریالیستی و در راستای مبارزه‌ی طبقاتی تبیین می‌کرد. اذعان به این ناسیونالیسم ترقیخواه اما تغییری در این واقعیت به وجود نمی‌آورد که لبه‌ی تیز پراتیک او و همفکرانش نه در راستای اشاعه‌ی ایده‌های ناسیونالیستی، بلکه در راستای تقابل با آن بود. مبارزه‌ی نابدل با پان‌ترکیسم یکی از مهم‌ترین دلایل این تحول بود که در آذربایجان نیم قرن گذشته جنبش ملی نتوانست هیچ‌گاه از قوام و استحکامی برخوردار شود که در کردستان از آن برخوردار گردید. پرداختن به زمینه‌های تاریخی و شرایط مادی زندگی اجتماعی در آذربایجان و تفاوت‌های آن با کردستان موضوع نوشته‌ی حاضر نیست. مسأله‌ی مهم اما این است که جریان بهرنگی-نابدل-دهقانی دقیقاً پراتیکی را شکل می‌دادند که در سنت دیرینه‌ی بلشویستی در آذربایجان ریشه داشت و با روند بالنده‌ی مبارزه‌ی طبقاتی در آذربایجان و ایران خوانائی داشت. دیدگاه این جریان حتی از دیدگاه سایر محافل تشکیل‌دهنده‌ی جنبش فدائی نیز پیشروتر بود. در تأثیر این دیدگاه بر روند مبارزه‌ی طبقاتی در آذربایجان و خنثی کردن تلاشهای ناسیونالیستی همین قدر کافی است که یادآوری شود که هنوز هم که هنوز است، نابدل و رساله‌اش مورد تعرض و انتقاد هم پان‌ترکیستها و هم کیف‌کشهای اکثریتی اند. یک ناسیونالیست آذری در این باره می‌نویسد: «با نگاهی به آثار بنیان‌گذاران جنبش فدائی همچون بیژن جزنی، علیرضا نابدل و دیگران، می‌توان دید که اینها حرکت ملی آذربایجان را جنبشی مزاحم و در بهترین حالت حرکتی خرده‌بورژوائی می‌دانستند». صرفنظر از اشتباه نویسنده درباره‌ی نقش جزنی درباره‌ی مسأله‌ی ملی، بیش از چهل سال پس از مرگ نابدل، هنوز هم

ناسیونالیسم آذری نتوانسته است «خیانت» امثال نابدل ها به غرور ملی خویش را هضم کند. از نظر ناسیونالیست آذری، نابدل و جنبش وی حرکت ملی آذربایجان را جنبشی مزاحم می دانستند، خانم شهابی اما امروز ادعا می کند که این جنبش تخم ناسیونالیسم و قومگرایی را در جامعه می کاشت. و آقای بهزاد کریمی از سران اکثریت به طور مشخص درباره رساله نابدل معتقد است که «این نوشته محبوس الگوی نظری لنینی و پارادایم ناظر بر کتاب معروف «مارکسیسم و مسأله ملی» ستالین است ولی در همانحال از موضع محقق دست بر آتش در واقعیت های مشخص و صاحب نظری موشکاف در روند های جاری است. این اثر، حاوی نکات بدیع و خلاقانه بسیار در چند و چون مسأله ملی در آذربایجان اما در قالب نگاه ایدیولوژیک محض و در خدمت آن ایدیولوژی است. و نیز بیانگرواقع بینی تاریخی در نگاه به تکوین مسأله ملی در آذربایجان که علیه «ولایت گرایی» می شورد و همزمان اما، نشان دادن حال و امروز آن در تنگنای غل و زنجیر نگاه طبقاتی. اهمیت نوشته نابدل فقط در آن جنبه مثبت نیست که در زمان خود با نوشتن این جزوه توجه به مسأله ملی را برمی انگیزد و پرچم مبارزه علیه ناسیونالیسم حاکم و انتقاد از ناسیونالیسم محکوم را بالا می برد، در آن بدآموزی های بزرگ و منفی نیز است که مطالبه ملی را نه در پیوند با امر دمکراسی که در خدمت مبارزه طبقاتی و درارتباط با سرنوشت آن تئوریزه می کند. در صبحگاه شروع جنبش فدائیان خلق، هیچ کس به اندازه نابدل اهمیت توجه به مسأله ملی را درک نمی کرد و هیچ کس هم به اندازه او حل آن را در زورق ایدیولوژی مارکسیستی آنهم با افراطی ترین خوانش نیچاند.» آقای کریمی این غل و زنجیر نگاه طبقاتی را در عرصه سیاست مورد حمله قرار می دهد، خانم شهابی در عرصه ادبیات.

صمد البته در زمان نگارش رساله نابدل در قید حیات نبود. اما دیدگاه این رساله دیدگاه تازه ای نبود. نابدل پیش از آن و در سال ۱۳۴۵ در نوشته کوتاهی به نام «آقای پان و احوالاتش» رئیس این دیدگاه نقادانه را به میان کشیده بود (این نوشته ضمیمه است). دقیقاً همین نگاه جهانی به انسان است که صمد در مقدمه بر داستان «دومرول» (این داستان هم ضمیمه است) با خوانندگان، یعنی با کودکان و نوجوانان آن زمان طرح می کند: «ما باید افکار و گفت و گوها و رفتارمان را از زمان و مکان خودمان بگیریم. ما باید قهرمانان زمان خودمان را جست و جو کنیم و خودمان را در یک زمان و یک مکان محدود نکنیم. قرن بیستم زمان ماست و سراسر دنیا مکان ما». کسی که صاحب این دیدگاه را به اشاعه تنفر ملی و مذهبی و قومی متهم می کند، خائن به حقیقت است. این حمله یک بورژوا در لباس چپ به تاریخ کمونیسم است.

بحث در این زمینه را با طرح یک سؤال به پایان می بریم تا به نظرات ایجابی خانم شهابی در باب ادبیات کودک نیز پردازیم. سؤال این است: چه کسی در مقابل ناسیونالیسم کرنش کرد؟ صمد بهرنگی یا کسانی که در چهارچوب حزبی به اصطلاح کمونیستی برای سازمانی در چهارچوب ملی حق ویژه قائل شدند؟ جنبش فدائی دهه پنجاه به ناسیونالیسم آذری و کرد بال و پر داد یا جریان سوپر رادیکال مارکسیسم انقلابی خانم شهابی با حق ویژه اش به کومه له در دهه شصت؟

و سرانجام پردازیم به این سؤال که ادبیات کودک مطلوب خانم شهابی چیست؟ در این کنکاش علت واقعی حمله خانم شهابی به صمد بهرنگی بیشتر روشن خواهد شد.



## کدام ادبیات کودک؟ کدام دنیای کودک

دیدیم که خانم شهابی مخالف آن است که ادبیات کودکان از مضمونی طبقاتی برخوردار باشد. او مضمون طبقاتی چنین ادبیاتی را به همان اندازه مضر به حال کودک تشخیص می‌دهد که مضامین ملی و مذهبی و قومی مضراند. همین واقعیت به اندازه کافی نشان دهنده بینش وی و نقش طبقات و مبارزه طبقاتی در دیدگاه وی هست. با این حال جا دارد که درک ایشان از ادبیات مورد نظر و مطلوب کودکان مورد مذاقه بیشتری نیز قرار بگیرد. این درک فقط مختص خانم شهابی نیست. کسی که با ادبیات مکتب حکمت آشنا باشد حتماً متوجه این نیز شده است که مسأله کودکان بخش قابل توجهی از فعالیتهای پیروان این مکتب را تشکیل می‌دهد. تأکید به حق کودک از برخورداری از یک زندگی شاد محور اصلی برخورد پیروان این مکتب به کودک و جهان اوست. خانم شهابی این را نخست با این عبارت فرموله می‌کند که «کودکان باید به دور از نفرت و جدائی‌های ملی و مذهبی و قومی رشد کنند». منظور او اما جدائی‌های طبقاتی نیز هست. در نقد خویش از ادبیات صمد بهرنگی از جمله عنوان می‌کند که: «... به نظر این ادبیات، جدائی و نفرت بین کودکان به خاطر مذهب، ملیت، زبان و طبقه اجتماعی، "منطقی" است! و منطق آن می‌دانیم از تعلقات قومی، طبقاتی، ملی و مذهبی والدین کودک سرچشمه می‌گیرد. این منطق و منفعت مال هر طبقه و قشر اجتماعی باشد، مال هر ایدئولوژی و عقیده سیاسی باشد، مال هر گرایش و جریان سیاسی باشد، مال کودک نیست». بنا بر این در دیدگاه خانم شهابی منطقی هست که طبقاتی است، اما مال کودکان نیست. دنیای کودکان نزد ایشان دنیائی است برای خود. دنیائی غیر طبقاتی. می‌گوید منطق طبقاتی نباید به این دنیا راه داشته باشد. بسیار خوب. سؤال اما این است که آیا منطق طبقاتی در جهان کودکان هم عمل می‌کند یا نه؟ و اگر عمل می‌کند، پاسخ خانم شهابی به آن چیست؟

تا جایی که به ادبیات چپ کودکان بر می‌گردد، البته خانم شهابی متوجه عمل‌کرد منطق طبقاتی در کودکان هست. اما از نظر ایشان این منطق را والدین به جهان کودکان حقه می‌کنند. آن هم والدین چپ. بسیار خوب. تکلیف والدین راست چه می‌شود؟ آیا آن‌ها هم منطق طبقاتی خودشان را وارد دنیای کودکان می‌کنند یا نه؟ اگر آن‌ها هم چنین می‌کنند، تنها و تنها یک نتیجه می‌توان گرفت و آن هم این است که هم طبقات حاکم و هم طبقات تحت ستم دیدگاه‌هایشان را به کودکانشان نیز منتقل می‌کنند و لاغیر. اما مگر در یک جامعه تماماً طبقاتی غیر از این هم می‌تواند باشد؟ خانم شهابی و مکتب ایشان مدعی اند که آری. در جهان کودکان می‌توان غیر از این عمل کرد. نه تنها این، بلکه باید هم غیر از این عمل کرد. ادبیات کودکان از نظر ایشان باید منعکس کننده «نیازهای کودکان» باشد و با «خواست‌ها و بلند پروازی‌های کودکان» تقابلی نداشته باشد. ایشان البته تفصیل دیدگاه‌هایشان را به آغاز کار مجله و تلویزیونی حواله داده است که گویا در شرف راه اندازی اند. اما همین اندازه هم به قدر کافی گویای نظر ایشان هست.

«نیازهای کودکان»، «خواست‌ها و بلند پروازی‌های کودکان». از کدام نیازهای کدام کودکان حرف می‌زند؟ کدام بلند پروازیهای کودکان را مد نظر دارد؟ حقیقتاً در جهانی که روزانه بیست هزار کودک در اثر سوء تغذیه می‌میرند، از کدام بلند پروازیهای کودکان حرف می‌زند؟ نیازهای کودکان کدامند که همه کودکان را فارغ از مرزهای طبقاتی در یک گروه بندی قرار می‌دهند؟ آیا نیاز به کفش اسکی جدید و نیاز به دکوراسیون جدید اتاق خواب کودک و نیاز به آخرین نینتندو و ایکس باکس به همان اندازه نیاز کودک است و در ادبیات کودک جا دارد که نیاز به یک جفت کفش سالم و شلوار وصله نشده و یک لقمه سیر شام؟ خانم شهابی به نویسنده چپ می‌گوید از این نیازهای ابتدائی حرف نزن. این‌ها جهان کودک را طبقاتی می‌کنند. بسیار خوب. اما خود ایشان از کدام نیازهای کودکان

می‌خواهد حرف بزند؟ نیاز به شادی؟ شادی اما برای یک کودک با اتناق پر از اسباب بازیهای لوکس یک بار مصرف تأمین می‌شود و برای کودک دیگری با یک دفتر و مداد تازه. کسی که حتی بونی از جامعه شناسی «وبری» برده باشد می‌داند که نیاز، خواست و آرزو حتی در کودکان هم با موقعیت اجتماعی شان تعیین می‌شود تا چه رسد به یک مدعی کمونیسیم. دنیای کودکان البته دنیای فانتزی و تخیلات هم هست. اما کیست که نداند که خود این فانتزی‌ها و تخیلات را هم موقعیت کودک و جایگاه طبقاتی اش است که شکل می‌دهد. همانطور که هیچ هیولای تخیلی را نمی‌توان تصور کرد که اجزای آن در جهان واقعیت وجود نداشته باشند، هیچ فانتزی کودکی را هم نمی‌توان تصور کرد که از شرایط عینی زندگی وی متأثر نباشد. یا شاید خانم شهابی فکر می‌کند که کودکی که شبها گرسنه سر به بالین می‌گذارد هم در دنیای تخیلاتش خود را به عنوان فضانورد و منیجر و جراح تصور می‌کند؟ حتی در همین غرب پیشرفته ای که اکنون مأمن خانم شهابی است، کودکان خانواده‌هایی که از محل خدمات اجتماعی زندگی می‌کنند، کودکان میلیونها خانواده مهاجران فقیر نمی‌توانند با همان فانتزیها و تخیلات به خواب روند که کودک طبقات مرفه. حقیقتاً خانم شهابی از کدام ادبیات کودک حرف می‌زند؟ «سیندرلا» را برای کودکان تجویز می‌کند یا «هری پاتر» را؟ یا نکند که این‌ها هم از نظر ایشان ادبیات کودک نیستند و ادبیات بزرگسالان برای کودکانند؟ اگر نیستند، پس چرا خانم شهابی به صمد و ماهی سیاه و اولدوز گیر داده است و نه به هری پاتر؟ آیا ماجراهای هاکلبری فین از نظر ایشان ادبیات کودک هست یا نیست؟ شاید هم منظور ایشان داستانهای آسترید لیندگرن و هانس کریستین آندرسن است؟ اما مگر این‌ها هم ادبیات نوشته شده توسط بزرگسالان برای کودکان نیستند؟ مگر این‌ها هم ناقل دیدگاههای نویسندگانشان به کودکان نیستند؟

واقعیت این است که ادبیات و هنر کودکان هم مثل هر پدیده دیگر اجتماعی مهر شرایط تاریخی و اجتماعی ویژه را بر خود حمل می‌کند. از افسانه‌های سنتی گرفته تا ادبیات و هنر مدرن کودک، همه و همه حاملین دیدگاههای معینی نسبت به زندگی اجتماعی دوران خویش به میان کودکان هستند. ارزشها و ضد ارزشهای این داستانها نیز ارزشها و ضد ارزشهای طبقات اجتماعی مشخص اند و لاغیر. اولیورتویست ادبیات بورژوازی مصلح اجتماعی برای کودکان است، سیندرلا ادبیات اشرافیت است برای کودکان و کوراوغلو و کچل حمزه هم ادبیات دهقانی ضد ارباب و ضد اشرافی، کتاب جنگل ادبیات بورژوازی هدونیست شهرنشین، داستانهای هانس کریستین آدرسون و آسترید لیندگرن هم ادبیات دوران رمانتیک و دوران دولت رفاه اسکاندیناوی برای کودکان و هری پاتر و سلطان حلقه‌ها هم ادبیات فرار از واقعیت، ادبیات جمیل و جادو و خرافه بورژوازی پست مدرن.

خانم شهابی اما همه این‌ها را کنار گذاشته است و موعظه ادبیاتی غیر طبقاتی را سر داده است. این را می‌شد به پای نادانی ایشان نوشت. اما زمانی می‌شد این را به نادانی تأویل کرد که ایشان نه تنها ادبیات مبارزه جو و «حقیقت»جوی صمد بهرنگی را مورد تعرض قرار می‌داد، بلکه همراه با آن و همزمان با آن به ادبیات طبقاتی طبقات حاکم برای کودکان نیز تعرض می‌کرد. و جان کلام موضوع هم در همین جاست. خانم شهابی در آستانه تأسیس مجله و تلویزیونی برای کودکان، حمله به ادبیات چپ کودکان را لازم دیده است. او از چپ می‌خواهد که دیدگاه طبقاتی را وارد جهان کودکان نکند. آن هم در شرایطی که هر جلد تازه هری پاتر در تیراژ دهها میلیون به فروش می‌رسد. معنای واقعی این کار روشن است. ایشان مجله و تلویزیون در حال تأسیسشان را در مقابل ادبیات چپ واکسینه می‌کند. از این نگران است که مبدا در تلویزیونشان از اولدوز و کلاغها حرف بزنند و بچه‌های از مابهرتران و والدین محترمشان را برمانند. ایشان با کوبیدن ادبیات چپ در حال باز کردن راه برای ادبیات بورژوازی است. ادبیاتی را می‌خواهد که در آن کودک هنگام خوردن «شکلات عذاب وجدان» نگیرد. ادبیاتی برای

کودکی که مادرش پول خرید شکلات را ندارد نمی خواهد. به لجن کشیدن اعتبار صمد بهرنگی برای محبوب شدن نزد این دسته از بینندگان «مدرن» و «سکولار» و صد البته مرفه مورد علاقه ایشان است. برانت نامه‌ای است برای کسب جواز ورود به دنیای خانمها و آقایان محترم بورژوا و خرده بورژواهای دنباله رو آنان. این مضمون واقعی هجونامه خانم شهابی علیه صمد بهرنگی است.

کمونیسم کارگری اسب تروای بورژوازی بود که وارد چپ کمونیست در ایران شد و بخشهای وسیعی از آن را از درون پوساند. امروز این موجود به احتضار افتاده است. اگر زمانی عبارت پردازیهای آنتی پوپولیستی اش هنوز می‌توانست توهمی از رادیکالیسم طبقاتی را به نمایش بگذارد، امروز دیگر با آنتی پوپولیسمش فقط و فقط چهره بورژوائی خود را عریان تر می کند. آن اسب تروا امروز یابوئی بیش نیست. یابوئی که سرنوشت آن انتظار پشت درهای بسته چپ کمونیست خواهد بود و لا غیر.

بهمن شفیق

۱۸ آبان ۱۳۹۱